

تفسیر تطبیقی پدیده «فزع ملائکی» (سبأ: ۲۳) در نگاه فریقین: تحلیل مبانی روایی، کلامی و فلسفی*

□ رضا ملازاده یامچی**

چکیده

این پژوهش با روشی تطبیقی، به تحلیل دیدگاه‌های فریقین (شیعه و اهل سنت) پیرامون پدیده «فزع ملائکی» در آیه ۲۳ سوره سبأ می‌پردازد و می‌کوشد تا مبانی هرمنوتیکی اختلافات تفسیری را ریشه‌یابی کند. یافته‌ها نشان می‌دهد که عمده تفاسیر اهل سنت، ذیل دو مبنای اصلی قابل دسته‌بندی است: «روایی» که با اتکا بر اخبار و آثار، آیه را به واقعه تاریخی نزول وحی مرتبط می‌داند (نظیر دیدگاه طبری)؛ و «کلامی» که با محوریت نظم و سیاق، آن را در چارچوب درام شفاعت در روز قیامت تفسیر می‌کند (نظیر دیدگاه زمخشری). در مقابل، دیدگاه شاخص مکتب امامیه، که در تفسیر المیزان علامه طباطبایی تبلور یافته، بر مبنایی «فلسفی» استوار است و با عدول از رویکردهای رویدادمحور، آیه را به مثابه توصیفی از «ساختار» هستی‌شناختی و سلسله‌مراتبی عالم و نحوه جریان یافتن امر الهی بازخوانی می‌کند. نتیجه این مطالعه تطبیقی، ضمن تبیین نقاط اشتراک و افتراق فریقین، نشان می‌دهد که خوانش فلسفی شیعه، با ارائه تفسیری ساختاری و غیرزمان‌مند، افق معنایی جدیدی را در فهم این پدیده متنی می‌گشاید.

کلیدواژه‌ها: تفسیر تطبیقی، فریقین، فزع ملائکی، مذاهب اسلامی.

* تاریخ وصول: ۱۴۰۴/۳/۱۵، تاریخ تصویب: ۱۴۰۴/۵/۳۰.

** دکتری، علوم قرآن و حدیث، دانشکده الهیات، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

(reza.mollazadehyamchi@alumni.um.ac.ir).

۱. مقدمه

۱-۱. طرح مسئله

در گستره علوم قرآنی، برخی آیات به مثابه کانون‌های هرمنوتیکی عمل می‌کنند که در مواجهه با آن‌ها، عمیق‌ترین پیش‌فرض‌های معرفتی مکاتب مختلف تفسیری آشکار می‌گردد. آیه ۲۳ سوره سبأ، نمونه‌ی اعلای چنین «پدیده‌ای متنی» است؛ عبارتی موجز و رازآمیز که به واسطه‌ی غنای مفهومی و ابهام ساختاری، به خلق تفاسیر بنیادین و گاه متعارضی در سنت اسلامی انجامیده است. کلام الهی در توصیف یک صحنه‌ی متعالی بیان می‌دارد: «حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقَّ». این گزارش به ظاهر توصیفی، در عمل به بستری برای بازنمایی سه جهان‌بینی کاملاً متمایز تبدیل شده است.

جریان غالب و گسترده‌ای از تفاسیر، با اتکا بر مجموعه وسیعی از روایات و اخبار، این پدیده را واقعه‌ای تاریخی و منحصر به فرد می‌داند که ناظر بر هیبت و دهشت ملائکه در لحظه نزول وحی بر پیامبر اسلام ﷺ پس از دوره‌ای طولانی از انقطاع (فترت) است (طبری، ۱۴۱۲: ۶۲/۲۲؛ قمی، ۱۳۶۳: ۲/۲۰۲؛ مقاتل، ۱۴۲۳: ۳/۵۳۱؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۸/۶۰۹). در مقابل، پارادایمی دیگر با اولویت‌بخشی به انسجام ساختاری متن و منطق کلامی، آیه را از بستر تاریخ منفک کرده و آن را به مثابه اوج یک درام الهیاتی در روز قیامت تفسیر می‌کند؛ در این قرائت، «فزع» نه واکنشی به صدای وحی، بلکه اضطراب و هراس وجودی شیعیان و مشفوعان در هنگامه انتظار برای کسب «اذن شفاعت» از پیشگاه الهی است (زمخشری، ۱۴۰۷: ۳/۵۸۰؛ بیضاوی، ۱۴۱۸: ۴/۲۴۶؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۱۱/۳۱۰). فراتر از این دو الگوی تاریخی و فرجامی، خوانشی عرفانی-فلسفی پدیده «فزع» را نه یک رویداد زمان‌مند، بلکه فرآیندی هستی‌شناختی و دائمی تعریف می‌کند که بیانگر «تذلل وجودی» و فنای ذاتی مراتب پایین‌تر هستی (ملائکه) در برابر امر متعالی الهی به عنوان واسطه‌های فیض است (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱۶/۳۷۲؛ سبحانی، ۱۳۹۵: ۲۲/۳۲۳).

ظهور این سه «پدیده» کاملاً متفاوت - یک واقعه تاریخی، یک درام کلامی، و یک

فرآیند هستی‌شناختی - از یک منبع متنی واحد، پرسش محوری این پژوهش را صورت‌بندی می‌کند: چگونه پیش‌فرض‌های بنیادین و روش‌شناسی‌های تفسیری مکاتب مختلف، نه فقط به تفاسیر متفاوت، بلکه به «ساخت» واقعیت‌های متکثری از امر متعالی منجر می‌شود؟ این مقاله می‌کوشد با تحلیل تطبیقی این الگوها، و با اتکای انحصاری به جهان بسته متنی ارائه شده، به این پرسش هرمنوتیکی پاسخ دهد.

۲-۱. اهمیت و نوآوری پژوهش

اهمیت پژوهش حاضر در گذار آن از روش‌های رایج توصیفی-تاریخی در مطالعات تفسیری و ورود به یک ساحت تحلیلی-معرفت‌شناختی است. غالب پژوهش‌های پیشین در مواجهه با تکرار آراء ذیل یک آیه، به گزارش، دسته‌بندی و در نهایت ترجیح یک قول بر اقوال دیگر اکتفا کرده‌اند. این مقاله اما در پی آن است تا با تمرکز بر آیه ۲۳ سوره سبأ به عنوان یک موردکاوی کانونی، به تحقیقی فراتر از محتوا و معطوف به «الگوهای معرفتی» بپردازد؛ الگوهایی که هر مکتب تفسیری برای فهم و صورت‌بندی «امر متعالی» به کار گرفته است. نوآوری بنیادین این تحقیق، اثبات این مدعاست که شکاف عمیق میان تفاسیر موجود از پدیده «فزع ملائکی»، عمدتاً به مناقشات لغوی یا نحوی بازنمی‌گردد؛ چنان‌که بحث مفسرانی چون فراء و طوسی پیرامون قرائات مختلف واژه «فُزَع» نیز در نهایت به حل این اختلاف بنیادین منجر نمی‌شود (فراء، ۱۹۸۰: ۲/۳۶۱؛ طوسی، بی‌تا: ۸/۳۹۱). این پژوهش با اتکای انحصاری به شواهد متنی، نشان می‌دهد که این تفاوت‌ها ریشه در پیش‌فرض‌های بنیادین هرمنوتیکی دارد:

نخست، اولویت‌بخشی یک جریان به «خبر و اثر» که در ترجیح قاطع طبری بر روایات نبوی تبلور می‌یابد (طبری، ۱۴۱۲: ۶۴/۲۲؛ قاسمی، ۱۴۱۸: ۱۴۵/۸).

دوم، تأکید جریان دیگر بر «انسجام سیاقی و نظم متنی» که در تحلیل ساختاری زمخشری و بیضاوی از آیه در پیوند با بحث شفاعت، خود را نشان می‌دهد (زمخشری، ۱۴۰۷: ۵۸۰/۳؛ بیضاوی، ۱۴۱۸: ۲۴۶/۴).

و سوم، اتکای جریان سوم بر «چارچوب هستی‌شناختی» که در خوانش فلسفی علامه طباطبایی از آیه به مثابه تبیین‌گر «شفاعت تکوینی» به اوج خود می‌رسد (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۳۷۲/۱۶؛ سبحانی، ۱۳۹۵: ۲۲/۳۲۳).

بنابراین، این مقاله نه فقط به این پرسش می‌پردازد که مفسران «چه گفته‌اند»، بلکه می‌کاود که «چگونه برای آنان امکان‌پذیر شد تا آنچه را دیده‌اند، ببینند» و بدین ترتیب، نشان می‌دهد که متن مقدس چگونه به آوردگاهی برای تجلی معماری فکری و بنیان‌های معرفتی هر مکتب تبدیل می‌شود.

۱-۳. چارچوب نظری و روش تحقیق

این پژوهش بر پایه روش‌شناسی «تحلیل محتوای کیفی و تطبیقی» استوار است. چارچوب نظری تحقیق، نه برآمده از مقولات پیشینی و بیرونی، بلکه به شیوه‌ای استقرایی از دل منطق درونی خود تفاسیر استخراج شده است. بر این اساس، سه «الگوی تفسیری» متمایز به عنوان مقولات تحلیلی این مقاله شناسایی و تعریف می‌شوند:

الگوی روایی: این الگو با آیه به مثابه «خبر» از یک واقعه تاریخی انضمامی و مشخص مواجه می‌شود. هسته هر منوتیکی این الگو، اصالت‌بخشی به «اثر و روایت» است که در تفاسیر متقدم برای بازسازی صحنه نزول وحی و تأثیر مهیب آن بر فرشتگان به کار گرفته شده است (طبری، ۱۴۱۲: ۶۲/۲۲؛ قمی، ۱۳۶۳: ۲/۲۰۲؛ مقاتل، ۱۴۲۳: ۳/۵۳۱).

الگوی کلامی: مشخصه این الگو، تمرکز بر انسجام «نظم» و پیوستگی ساختاری متن در چارچوب یک استدلال عقیدتی است. این رویکرد، که در تحلیل زمخشری و پیروان او تبلور یافته، پدیده «فزع» را در ارتباط مستقیم با آیه پیشین و در بستر درام الهیاتی «شفاعت» در روز جزا معنا می‌کند (زمخشری، ۱۴۰۷: ۳/۵۸۰؛ بیضاوی، ۱۴۱۸: ۴/۲۴۶؛ فخر رازی، ۱۴۲۰: ۲۵/۲۰۳).

الگوی عرفانی-فلسفی: این الگو با فراروی از رویدادهای زمان‌مند، پدیده را از منظری هستی‌شناختی تحلیل می‌نماید. این چارچوب، که بر اساس تحلیل علامه طباطبایی بنا شده، «فزع» را نه یک حالت روان‌شناختی، بلکه یک «تذلل وجودی» دائمی و ذاتی می‌داند

که بیانگر نسبت وسائط فیض (ملائکه) با امر متعالی الهی در سلسله مراتب وجود است (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱۶/۳۷۲؛ سبحانی، ۱۳۹۵: ۲۲/۳۲۳).

این چارچوب سه‌گانه، امکان تحلیل تطبیقی و نظام‌مند دیدگاه‌ها را فراهم آورده و چگونگی ساخت پدیدارشناسانه امر متعالی را در هر مکتب بر اساس مبانی آن آشکار می‌سازد.

۲. الگوی روایی؛ فزع به مثابه واکنش به واقعه نزول وحی

در میان الگوهای تفسیری شکل‌گرفته پیرامون پدیده «فزع ملائکی»، الگوی روایی به دلیل اتکای گسترده بر سنت نقلی و مقبولیت در میان طبقات متقدم مفسران، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. این الگو تلاش می‌کند تا با استناد به اخبار و روایات، صحنه مرموز آیه را در یک بستر تاریخی انضمامی بازسازی کرده و از این طریق، معنای آن را روشن سازد. این بخش، مبانی معرفت‌شناختی، محتوای محوری و کارکرد غایی این الگو را بر اساس متون منبع مورد واکاوی قرار می‌دهد.

۲-۱. تبیین مبانی الگو: اصالت واقعه و محوریت حدیث

بنیان معرفت‌شناختی الگوی روایی، استقرار آیه در یک ساحت رویدادمحور و انضمامی است. این رویکرد، پدیده «فزع ملائکی» را نه به مثابه یک تمثیل یا حالتی $\delta\iota\alpha\rho\kappa$ ، بلکه همچون گزارشی دقیق از یک واقعه‌ای مشخص، عظیم و تکرارناپذیر در تاریخ هستی تفسیر می‌کند: لحظه‌ای از سرگیری نزول وحی الهی بر قلب پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. ابزار هرمنوتیکی اصلی در این الگو، استناد به مجموعه پرتعدادی از اخبار و روایات منقول از صحابه و تابعین است که در جامع‌ترین کتب تفسیری بازتاب یافته و صحنه را با جزئیات سینمایی بازسازی می‌کنند. این جریان تفسیری، که به تصریح مفسرانی چون طبری و ابن کثیر (به نقل قاسمی، ۱۴۱۸: ۸/۱۴۵) از بیشترین جاهت برخوردار است، پدیده «فزع» را در چارچوب یک درام کیهانی روایت می‌کند که پس از دوره‌ای طولانی از انقطاع وحی (فترت) میان بعثت حضرت

عیسی عَلَيْهِ السَّلَام و پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به وقوع پیوسته است (مقاتل، ۱۴۲۳: ۳/۵۳۲؛ قمی، ۱۳۶۳: ۲/۲۰۲؛ فراء، ۱۹۸۰: ۲/۳۶۱؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۸/۶۰۹).

در این روایت، هنگامی که خداوند اراده می‌کند تا وحی را القا نماید، صوتی مهیب و بی‌سابقه در آسمان‌ها طنین‌انداز می‌شود؛ این صدا که در روایتی نبوی نیز تأیید شده، به «کشیده شدن زنجیر بر روی سنگ صاف» (كَجَزِّ السُّلْسِلَةِ عَلَى الصَّفَا) یا «برخورد آهن بر صخره» (كَوْفَعِ الْحَدِيدِ عَلَى الصَّفَا) تشبیه شده است (طبری، ۱۴۱۲: ۲۲/۶۲؛ بقاعی، ۱۴۲۷: ۶/۱۷۶؛ قمی، ۱۳۶۳: ۲/۲۰۲). شدت و هیبت این واقعه به حدی است که تمامی ساکنان آسمان‌ها، دچار رعشه و لرزشی شدید (رجفة أو رعدة شديدة) می‌شوند (طبری، ۱۴۱۲: ۲۲/۶۳)، به حالتی از «صعق» (بیهوشی و از خود بی‌خودی) فرورفته (قمی، ۱۳۶۳: ۲/۲۰۲؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۸/۶۰۹) و همچون غشی‌کردگان در حال سجده بر زمین می‌افتند (ابن عباس، بی‌تا: ۳۶۰؛ مقاتل، ۱۴۲۳: ۳/۵۳۲). این هراس اولیه در برخی نقل‌ها با این تصور همراه است که این صدا، نشانه‌ای از برپایی قیامت است، امری که بر عمق دهشت رویداد می‌افزاید (فراء، ۱۹۸۰: ۲/۳۶۱؛ طوسی، بی‌تا: ۸/۳۹۲). در این میان، جبرئیل به عنوان نخستین دریافت‌کننده وحی، اولین کسی است که به خود بازمی‌گردد و با پیام الهی راهی زمین می‌شود (طبری، ۱۴۱۲: ۲۲/۶۳). با عبور او از هر آسمان، فزع و هراس از قلوب فرشتگان آن طبقه زدوده می‌شود و آنان مشتاقانه از او می‌پرسند: «پروردگارتان چه گفت؟» و او پاسخ می‌دهد: «حق»، کلمه‌ای که به تصریح مفسران، اشاره مستقیم به خود قرآن دارد (ابن عباس، بی‌تا: ۳۶۰؛ مقاتل، ۱۴۲۳: ۳/۵۳۲).

کارکرد غایی این الگو، تثبیت منزلت بی‌بدیل قرآن است. این تصویرسازی هنرمندانه، قرآن را نه صرفاً مجموعه‌ای از مفاهیم، بلکه یک «رویداد» و «تجربه»ی متعالی معرفی می‌کند که عظمت آن، مقرب‌ترین موجودات عالم را به حالتی از فنا و تذلل محض در برابر کلام الهی می‌کشاند (طوسی، بی‌تا: ۸/۳۹۳).

این صحنه، آنچنان‌که سید قطب آن را «مشهد مذهبل مرهوب» (صحنه‌ای بهت‌آور و رعب‌انگیز) می‌خواند (قطب، ۱۴۲۵: ۵/۲۹۰۴)، نیروی ذاتی و مهابت تکوینی وحی را به نمایش می‌گذارد و فرشتگان را به اولین و والاترین شاهدان حقانیت آن بدل می‌سازد.

۲-۲. تحلیل روایات: هیبت کلام الهی و صعق ملائکی

روایات ذیل الگوی روایی، صحنه «فزع ملائکی» را با جزئیاتی دقیق و هماهنگ بازسازی می‌کنند که بر محوریت یک رویداد کیهانی استوار است. این گزارش‌ها در گام نخست، یک بستر زمانی دراماتیک را ترسیم می‌کنند: یک دوره طولانی از انقطاع وحی (فترت) که از زمان بعثت حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام تا پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به درازا کشیده و آسمان‌ها را در سکوتی عظیم فرو برده بود (مقاتل، ۱۴۲۳: ۵۳۲/۳؛ قمی، ۱۳۶۳: ۲/۲۰۲؛ فراء، ۱۹۸۰: ۲/۳۶۱؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۸/۶۰۹). شکستن این سکوت با طنین صدای وحی الهی، رویدادی چنان مهیب است که ماهیت آن در روایات، از جمله در حدیثی نبوی، با تشبیهی حسی و قدرتمند توصیف می‌شود؛ صدایی شبیه به «کشیده شدن زنجیر بر روی سنگ صاف» (كَجَرِّ السَّلْسِلَةِ عَلَى الصَّافِ؛ طبری، ۱۴۱۲: ۲۲/۶۲؛ بقاعی، ۱۴۲۷: ۶/۱۷۶) یا «برخورد آهن بر صخره» (كَوَقَعِ الْحَدِيدِ عَلَى الصَّافِ؛ قمی، ۱۳۶۳: ۲/۲۰۲؛ مقاتل، ۱۴۲۳: ۳/۵۳۲).

تأثیر این صدای متعالی بر ساکنان آسمان‌ها، آنی و فراگیر است. بنا بر روایات، آسمان‌ها دچار لرزشی شدید (رجفة أو رعدة شديدة) می‌شوند (طبری، ۱۴۱۲: ۲۲/۶۳) و فرشتگان از هیبت آن به حالتی از «صعق» (بیهوشی و از خود بی‌خودی) فرو رفته (قمی، ۱۳۶۳: ۲/۲۰۲؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۸/۶۰۹) و بی‌اختیار به سجده می‌افتند (خَرُّوا سُجَّدًا) (مقاتل، ۱۴۲۳: ۳/۵۳۲؛ طبری، ۱۴۱۲: ۲۲/۶۳). این واکنش ژرف، ریشه در عظمت ذاتی کلام الهی و همچنین تصور اولیه فرشتگان دارد که گمان می‌کردند این رویداد عظیم، نشانه‌ای از برپایی قیامت است (مقاتل، ۱۴۲۳: ۳/۵۳۲؛ فراء، ۱۹۸۰: ۲/۳۶۱؛ طوسی، بی‌تا: ۸/۳۹۲)، امری که بر دهشت و تکان‌دهندگی صحنه می‌افزاید.

۲-۳. کارکرد الگو: تأکید بر عظمت وحی و منزلت قرآن

کارکرد غایی الگوی روایی، فراتر از صرف ارائه یک زمینه تاریخی، معطوف به تثبیت «عظمت وجودی» نفس وحی و منزلت بی‌بدیل قرآن است. این الگو پدیده «فزع ملائکی» را به شاهدی نیرومند برای اثبات وزن هستی‌شناختی کلام الهی بدل می‌سازد. با تصویرسازی دقیق از ناتوانی مقرب‌ترین مخلوقات در برابر طنین صدای وحی، روایات این

جریان، استدلالی مبتنی بر «اثر» اقامه می‌کنند: هنگامی که واکنش به یک پدیده، رعشه آسمان‌ها (طبری، ۱۴۱۲: ۲۲/۶۳)، بیهوشی و صعق (قمی، ۱۳۶۳: ۲/۲۰۲؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۸/۶۰۹)، و سجده تمام ساکنان آن است (مقاتل، ۱۴۲۳: ۳/۵۳۲)، علت آن پدیده لاجرم از عظمتی و رای تصور برخوردار است. این هیبت ذاتی در کلام مفسران نیز بازتاب یافته است؛ چنان‌که مفسران متقدم از آن به «الآیة العظيمة» (نشانه‌ای شگرف) تعبیر می‌کنند که فرشتگان را مدهوش خود می‌سازد (طوسی، بی‌تا: ۸/۳۹۳؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۸/۶۰۹) و مفسران معاصر آن را «مشهد مذهب مرهوب» (صحنه‌ای بهت‌آور و رعب‌انگیز) می‌خوانند (قطب، ۱۴۲۵: ۵/۲۹۰۴).

در این چارچوب، «فزع» نه صرفاً یک ترس روان‌شناختی، بلکه تجلی قهری نیروی ذاتی و مهابت تکوینی وحی است؛ نیرویی که نظام کیهانی را متأثر می‌سازد. بدین ترتیب، فرشتگان که از «هیبت کلام الله» (ابن عباس، بی‌تا: ۳۶۰) مدهوش گشته‌اند، به اولین و والاترین شاهدان حقانیت قرآن بدل می‌شوند و پرسش و پاسخ میان آنان (مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ... قَالُوا الْحَقَّ)، کارکرد یک «تصدیق آسمانی» را می‌یابد. در نهایت، الگوی روایی با تقدیس خود «رویداد وحی»، این پیام کلامی را تثبیت می‌کند که قرآن نه فقط در محتوا، بلکه در نفس وجود و ظهورش، حقیقتی قاهر و حقی است که تمام عوالم بالا بر آن گواهی می‌دهند.

۳. الگوی کلامی؛ فزع در درام شفاعت روز جزا

در گذاری هرمنوتیکی قابل تأمل، الگوی کلامی، صحنه «فزع ملائکی» را از بستر رویدادهای گذشته به درام الهیاتی آینده، یعنی وقایع روز قیامت، منتقل می‌کند. این رویکرد، برخلاف الگوی پیشین که حجیت خود را از اخبار و روایات بیرونی اخذ می‌کرد، مبنای استدلال خود را بر منطق درونی و انسجام ساختاری متن استوار می‌سازد و به «سیاق» و «نظم» آیات اصالت می‌بخشد. در این چارچوب، پدیده فزع نه واکنشی به صدای وحی، بلکه تجلی هراس و اضطراب عظیم حاکم بر صحنه محشر در ارتباط مستقیم با مسئله سرنوشت‌ساز «شفاعت» است. این بخش به واکاوی مبانی، تحلیل تفاسیر و کارکردهای این الگوی متن محور و الهیات‌بنیاد می‌پردازد.

۳-۱. تبیین مبانی الگو: اصالت نظم و پیوستگی متنی

مبنای معرفت‌شناختی الگوی کلامی، گذاری قاطع از هرمنوتیک مبتنی بر «خبر» به هرمنوتیک استوار بر «نظم» و پیوستگی درونی متن است. این رویکرد، کلید فهم آیه را نه در روایات و رخدادهای بیرونی، بلکه در منطق ساختاری و ارتباط نحوی آن با آیه ماقبل جستجو می‌کند.

سنگ بنای این الگو، تحلیل دقیق مفسرانی چون زمخشری است که با طرح پرسشی بنیادین از کارکرد حرف «حَتَّى»، آن را نه سرآغاز یک صحنه جدید، بلکه «غایت» و نقطه اوج فضایی می‌دانند که از آیه قبل - «وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ» - استنباط می‌شود؛ رویکردی که مفسران بزرگی چون آلوسی و ابن عاشور نیز بر آن صحنه گذاشته‌اند (زمخشری، ۱۴۰۷: ۳/۵۸۰؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۱۱/۳۱۰؛ ابن عاشور، ۲۲: ۱۴۲۰/۵۴).

بر اساس این تحلیل، ذکر شرطی بودن شفاعت، به خودی خود فضایی از «انتظار طولانی، توقف و هراس» را در پیشگاه الهی القا می‌کند؛ وضعیتی که در آن، هم شفاعت‌کنندگان و هم امیدداران به شفاعت، در اضطرابی عمیق منتظر صدور اذن الهی هستند (زمخشری، ۱۴۰۷: ۳/۵۸۰؛ بیضاوی، ۱۴۱۸: ۴/۲۴۶؛ مراغی، بی تا: ۲۲/۷۸). این صحنه آنچنان که سید قطب توصیف می‌کند، «مشهدی مذهل و مرهوب» است که در آن انتظار به درازا می‌کشد و قلب‌ها در برابر جلال الهی خاشع می‌گردند (قطب، ۱۴۲۵: ۵/۲۹۰۴).

۳-۲. تحلیل دیدگاه زمخشری و پیروان او: انتظار هولناک برای اذن شفاعت

بر پایه مبانی متن‌محور این الگو، صحنه «فزع ملائکی» به مثابه نقطه اوج درام الهیاتی شفاعت در روز قیامت بازسازی می‌شود. این تفسیر، صحنه‌ای از سکون و اضطراب محض را در پیشگاه الهی به تصویر می‌کشد که در آن، حالت فراگیر «فزع»، نه تنها گناهکاران امیدوار به شفاعت، بلکه خود شفیعان عظیم‌الشان همچون فرشتگان و انبیاء را نیز در بر می‌گیرد (زمخشری، ۱۴۰۷: ۳/۵۸۰؛ بیضاوی، ۱۴۱۸: ۴/۲۴۶؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۱۱/۳۱۰). همگان در

این حالت از تعلیق و هراس، در سکوتی سنگین منتظر صدور «اذن» الهی برای آغاز شفاعت هستند؛ انتظاری طولانی و هولناک که تنها در لحظه «تفزیع» (رفع فزع) به پایان می‌رسد (قطب، ۱۴۲۵: ۵/۲۹۰۴؛ مراغی، بی‌تا: ۷۸/۲۲).

این لحظه، همان صدور کلام الهی و «اطلاق اذن» است که حجاب ترس را از قلوب حاضران برمی‌گیرد (زمخشری، ۱۴۰۷: ۳/۵۸۰). بلافاصله پس از این گشایش، موجی از بشارت و پرسشگری در میان اهل محشر به راه می‌افتد و آنان برای اطمینان و تحقق، از یکدیگر می‌پرسند: «مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ؟» (پروردگارتان چه گفت؟). پاسخی که میانشان رد و بدل می‌شود، «قَالُوا الْحَقَّ» (گفتند: حق را)، در این سیاق، معنایی دقیق و مشخص دارد: خداوند قول حق، یعنی اذن شفاعت برای کسانی که مورد رضایت اویند را صادر فرموده است (زمخشری، ۱۴۰۷: ۳/۵۸۰؛ بیضاوی، ۱۴۱۸: ۴/۲۴۶؛ قاسمی، ۱۴۱۸: ۸/۱۴۴).

۳-۳. کارکرد الگو: تبیین حاکمیت مطلق الهی و ابطال شرک

کارکرد غایی الگوی کلامی، ارائه یک برهان الهیاتی قدرتمند در چارچوب جدال قرآن با مشرکین است. این الگو با پیوند زدن ناگسستگی صحنه «فزع» به مسئله «شفاعت»، آیه را به ابزاری کارآمد برای ابطال یکی از کلیدی‌ترین باورهای شرک‌آمیز بدل می‌کند. تصویرسازی از بارگاه الهی به مثابه فضایی سرشار از هیبت و هراس که در آن، عالی‌ترین موجودات آسمانی نیز در سکوتی اضطراب‌آلود، صرفاً چشم به راه صدور «اذن» الهی هستند (زمخشری، ۱۴۰۷: ۳/۵۸۰)، این پیام کلامی را به قوی‌ترین شکل ممکن مخابره می‌کند که هیچ موجودی در برابر ذات اقدس الهی از خود استقلالی ندارد. چنان‌که سید قطب پس از توصیف این «صحنه بهت‌آور و رعب‌انگیز» نتیجه می‌گیرد که با وجود چنین هیبتی، دیگر چگونه کسی می‌تواند برای فرشتگان ادعای شراکت یا شفاعت برای مشرکین را داشته باشد؟ (قطب، ۱۴۲۵: ۵/۲۹۰۴).

این تفسیر، مستقیماً بنیان اعتقاد مشرکان به شفاعت بی‌قید و شرط‌ها را ویران می‌سازد؛ چرا که اگر حال شفیعان والامقامی چون فرشتگان چنین باشد، دیگر چه جایگاهی برای شفاعت جمادات بی‌جان باقی می‌ماند؟ این هدف جدلی به صراحت در کلام طیف وسیعی از

مفسران از متقدم و متأخر بازتاب یافته است که این آیات را تکذیب و ابطال کننده قول مشرکان مبنی بر «هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ» دانسته‌اند (طبری، ۱۴۱۲: ۲۲/۶۲؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۸/۶۰۹؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ۳/۵۸۰؛ ابن‌عاشور، ۱۴۲۰: ۲۲/۵۳؛ مغنیه، ۱۴۲۴: ۶/۲۶۱). در نهایت، این الگو با بازتعریف شفاعت - از یک حق قابل مطالبه به یک لطف مبتنی بر اذن - حاکمیت مطلق الهی را تثبیت کرده و یکی از اصلی‌ترین دستاویزهای نظری شرک را از میان برمی‌دارد.

۴. الگوی عرفانی-فلسفی؛ فزع به مثابه تذلل وجودی

الگوی سوم، در گذاری مفهومی عمیق، تحلیل پدیده «فزع» را از ساحت رویدادهای زمان‌مند (گذشته تاریخی یا آینده فرجامی) به یک عرصه هستی‌شناختی و متافیزیکی منتقل می‌کند. این رویکرد که در تفسیر علامه طباطبایی تبلور می‌یابد، با بازتعریف بنیادین خود مفهوم «فزع»، آن را نه حالتی روان‌شناختی و عارضی، بلکه یک «تذلل وجودی» دائمی و ذاتی تفسیر می‌کند که برآمده از نسبت وجودی مخلوق با امر متعالی خالق است. در این چارچوب، آیه نه گزارشی از یک واقعه، بلکه توصیفی از ساختار پایدار و سلسله‌مراتبی عالم و نحوه جریان یافتن «امر الهی» از طریق وسائط فیض است. این بخش به واکاوی مبانی، تحلیل تفاسیر و کارکردهای این الگوی فلسفی-عرفانی می‌پردازد.

۴-۱. تبیین مبانی الگو: اصالت مراتب وجود و تحلیل هستی‌شناختی

بنیان معرفت‌شناختی الگوی عرفانی-فلسفی بر یک گذار هرمنوتیکی بنیادین استوار است که تحلیل آیه را از محور زمان (رویدادهای گذشته یا آینده) به عرصه هستی‌شناسی (ساختار پایدار وجود) منتقل می‌کند. این رویکرد، آیه را نه گزارشی از یک واقعه، بلکه توصیفی از یک «حالت وجودی» دائمی و ذاتی می‌داند. کلید ورود به این الگو، که منحصراً بر پایه تحلیل علامه طباطبایی بنا شده، بازتعریف خود مفهوم «فزع» است؛ در این دیدگاه، فزع از معنای روان‌شناختی ترس تهی شده و به مثابه یک حالت هستی‌شناختی، یعنی «تذلل و انقباض وجودی»، بازخوانی می‌شود. این حالت، ذاتی فرشتگان در مقام وسائط اجرای امر الهی

است که همواره در خوفی وجودی و انتظاری دائمی برای دریافت فرمان به سر می‌برند؛ خوفی که ریشه در نسبت وجودی آنان با ربشان دارد و در آیه دیگری نیز توصیف شده است: «يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱۶/۳۷۲).

بر این اساس، صحنه توصیف‌شده در آیه، نه یک رویداد خاص، بلکه تبیین یک فرآیند متفاوتی است. گفت‌وگوی میان فرشتگان نیز شاهی بر اصل «اصالت مراتب وجود» تلقی می‌شود؛ به این معنا که عالم دارای ساختاری سلسله‌مراتبی است و امر الهی از مراتب عالی‌تر به مراتب دانی‌تر جریان می‌یابد. علامه طباطبایی برای اثبات این مدعا به آیات دیگری نیز استناد می‌کند که بر وجود «مقام معلوم» و سلسله‌مراتب «مطاع» و «مطیع» در میان فرشتگان دلالت دارد (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱۶/۳۷۲). بنابراین، مبنای این الگو، خوانش آیه به مثابه تبیین‌گر ساختار تکوینی عالم و مکانیسم صدور و اجرای امر الهی در سلسله مراتب وجود است؛ تفسیری که آیت الله سبحانی نیز آن را تحلیل کرده و از آن به نوعی «شفاعت تکوینی» تعبیر می‌کند (سبحانی، ۱۳۹۵: ۲۲/۳۲۳).

۲-۴. تحلیل دیدگاه علامه طباطبایی: فزع به مثابه تذلل و انقباض وجودی

در کانون الگوی عرفانی-فلسفی، تحلیل علامه طباطبایی قرار دارد که صحنه قرآنی را به توصیفی از مکانیسم پایدار «تدبیر الهی» بدل می‌سازد. در این خوانش، «فزع» از معنای ترس روان‌شناختی به یک حالت هستی‌شناختی یعنی «تذلل» ارتقا می‌یابد؛ این حالت، عبارت است از خضوع و انقباض وجودی فراگیری که به صورت ذاتی قلوب فرشتگان را در مقام وسائط اجرای امر الهی پوشانده است. این «فزع وجودی» یک انتظار دائمی و حالتی از آمادگی محض برای دریافت فرمان است (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱۶/۳۷۱-۳۷۲). این دیدگاه در نگاه مفسران دیگری نیز بازتاب یافته که فرشتگان را همواره در حالت خوف و ترصد برای امر الهی می‌دانند (صادقی تهرانی، ۱۴۰۶: ۲۴/۲۶۱).

لحظه «تفزیع» یا رفع فزع نیز لحظه دریافت «امر الهی» و اشتغال تام به اجرای آن است؛ گویی در این لحظه، وجود فرشته به کلی در انجام فرمان الهی مستهلک شده و به ابزار

محض اجرای آن بدل می‌گردد (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱۶/۳۷۲). این بازتعریف، گفتگوی میان فرشتگان را نیز از یک مکالمه ساده به بازنمایی «مکانیسم انتقال امر» در ساختار سلسله‌مراتبی عالم بدل می‌کند. پرسش یک گروه از گروه دیگر که «مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ؟»، شاهدی بر وجود «مراتب مختلف و مقامات متفاوت» در میان فرشتگان است. امر الهی به صورت همزمان به همگان نمی‌رسد، بلکه از مراتب عالی‌تر که به منبع فیض نزدیک‌ترند، به مراتب دانی‌تر سرازیر می‌شود (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱۶/۳۷۲).

بنابراین، آیه در این تحلیل، یک فرآیند پویای دائمی را به تصویر می‌کشد:

حالت پیوسته تذلل و انتظار وجودی (فزع) در سلسله مراتب ملکوتی که با دریافت و انتقال امر الهی از بالا به پایین (تفزیع)، به فعلیت و اجرا درمی‌آید و تضمین‌کننده تحقق بی‌نقص اراده الهی در سراسر هستی است (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱۶/۳۷۳). این تفسیر منحصر به فرد، توسط مفسران معاصر نیز به عنوان یک دیدگاه فلسفی عمیق شناخته شده که از آن به «شفاعت تکوینی» تعبیر کرده‌اند، جایی که تدبیر عالم توسط اسباب و وسائط مأذون از جانب خداوند صورت می‌پذیرد (سبحانی، ۱۳۹۵: ۲۲/۳۲۳).

۳-۴. کارکرد الگو: ارائه تفسیری فلسفی از رابطه امر متعالی و وسائط فیض

کارکرد غایی الگوی عرفانی-فلسفی، ارتقای آیه از سطح یک گزارش تاریخی یا جدل کلامی، به جایگاه یک برهان متافیزیکی بر ساختار توحیدی عالم است. این الگو با ارائه یک جهان‌بینی فلسفی منسجم، به تبیین چگونگی ارتباط «امر متعالی» با کثرات عالم مخلوق می‌پردازد. در این دیدگاه، اراده الهی نه به صورتی بی‌واسطه، بلکه از طریق نظامی سلسله‌مراتبی از «وسائط فیض» که همان «عمال رب العالمین» هستند، در کل هستی جریان می‌یابد (صادقی تهرانی، ۱۴۰۶: ۲۴/۲۶۱)؛ وسائلی که به حکم ذات و جایگاه وجودی‌شان، همواره در حالتی از «تذلل» و «فزع» ذاتی به سر می‌برند (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱۶/۳۷۲).

این تصویرسازی، کارکردی عمیقاً توحیدی دارد، زیرا شرک را نه فقط در سطح عقیدتی، بلکه در سطح هستی‌شناختی محال نشان می‌دهد. این الگو با تبیین این «شفاعت تکوینی»

(سبحانی، ۱۳۹۵: ۲۲/۳۲۳)، نشان می‌دهد که اگر والاترین موجودات (فرشتگان)، فاقد هرگونه استقلال بوده و تمام هویتشان در مقام واسطه و مجرای اجرای امر تعریف می‌شود، آنگاه آنچنان‌که علامه خود نتیجه می‌گیرد، چگونه می‌توان تصور کرد چنین موجودی «رَبِّی مستقل باشد که تدبیر امور به او واگذار شده تا هرچه بخواهد عطا کند و هرچه بخواهد منع نماید؟» (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱۶/۳۷۳). بدین ترتیب، این الگو آیه را به یک برهان فلسفی بر توحید مبدل می‌سازد که نشان می‌دهد کل ساختار عالم بر اصل خضوع و تبعیت سلسله‌مراتبی استوار است و هرگونه پندار استقلال در برابر «امر متعالی» را ذاتاً نفی می‌کند.

نتیجه

تحلیل تطبیقی دیدگاه‌های فریقین (شیعه و اهل سنت) پیرامون پدیده «فزع ملائکی»، منظره‌ای از تکثر عمیق تفسیری و در عین حال، وحدتی بنیادین را آشکار می‌سازد. در نقطه کانونی، تفاسیر هر دو مذهب، علی‌رغم تفاوت‌های روش‌شناختی، به مثابه برهان‌هایی قدرتمند بر قهاریت، عظمت و حاکمیت مطلق الهی عمل می‌کنند. واکنش فرشتگان، در تمام تفاسیر، گواهی بر علو و کبریاء ذات اقدس اوست. با این حال، اهمیت این پژوهش در تبیین وجوه افتراق بنیادین میان دو جریان اصلی تفسیری است.

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که عمده تفاسیر اهل سنت، ذیل دو رویکرد «رویدادمحور» قابل دسته‌بندی است: **الگوی روایی** که با محوریت آثار و اخبار (به نمایندگی طبری)، پدیده فزع را یک «واقعه» تاریخی مرتبط با نزول وحی می‌داند؛ و **الگوی کلامی** که با اصالت‌بخشی به نظم و سیاق (به نمایندگی زمخشری)، آن را یک «حکم» قضایی در درام فرجامی شفاعت تفسیر می‌کند. در مقابل این دو رویکرد، **دیدگاه شاخص مکتب امامیه**، که در تفسیر المیزان علامه طباطبایی تبلور یافته، با یک گذار هرمنوتیکی عمیق، از رویکردهای رویدادمحور عبور کرده و پدیده فزع را به مثابه یک «ساختار» پایدار و هستی‌شناختی بازخوانی می‌کند.

این تفاوت بنیادین در بازنمایی، ریشه در پیش‌فرض‌های هرمنوتیکی هر یک از فریقین

دارد. جریان غالب در تفاسیر اهل سنت، معنا را در بستر «خبر و اثر» یا «سیاق متنی» می‌جوید؛ در حالی که خوانش فلسفی شیعه، با تکیه بر «اصول هستی‌شناختی» و روش تفسیر قرآن به قرآن، آیه را به بیانی نمادین از یک حقیقت متافیزیکی (سلسله مراتب وجود) ارتقا می‌دهد.

در نهایت، این پژوهش نشان می‌دهد که آیه «فزع ملائکی» به مثابه یک «آینه تفسیری» عمل می‌کند که در آن، رویکردهای بنیادین مذاهب اسلامی بازتاب می‌یابد. تفاسیر اهل سنت، تجلی امر متعالی را در «افعال» تاریخی و فرجامی خداوند به تصویر می‌کشند، در حالی که تفسیر فلسفی شیعه، آن را در «ساختار» پایدار و تکوینی عالم جستجو می‌کند. این مطالعه تطبیقی، ضمن آشکار ساختن نقاط اشتراک و افتراق فریقین، جایگاه ویژه خوانش هستی‌شناختی مکتب امامیه را در گشودن افق‌های معنایی جدید و ارائه تفسیری عمیقاً فلسفی و ساختاری از متن مقدس، برجسته می‌سازد.

کتابنامه

-
- آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دار الکتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
- ابن عاشور، محمد طاهر، تفسیر التحریر و التنویر، بیروت، مؤسسة التاریخ العربی، چاپ اول، ۱۴۲۰ق.
- بقاعی، ابراهیم بن عمر، نظم الدرر فی تناسب الآیات و السور، بیروت، دار الکتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون، چاپ سوم، ۱۴۲۷ق.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، بیروت، دار إحياء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
- حقی برسوی، اسماعیل بن مصطفی، تفسیر روح البیان، بیروت، دار الفکر، بی جا، بی تا.
- زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت، دار الکتب العربی، چاپ سوم، ۱۴۰۷ق.
- سبحانی تبریزی، جعفر، منیة الطالبین فی تفسیر القرآن المبین، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، چاپ اول، ۱۳۹۵.
- صادقی تهرانی، محمد، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه، قم، فرهنگ اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۰۶ق.
- طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، چاپ دوم، ۱۳۹۰ق.
- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، ناصر خسرو، چاپ سوم، ۱۳۷۲.
- طبری، محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار المعرفة، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
- طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار إحياء التراث العربی، بی جا، بی تا.
- فراء، یحیی بن زیاد، معانی القرآن، قاهره، هیئة المصریة العامة للکتاب، چاپ دوم، ۱۹۸۰.

فضل الله، محمد حسین، من وحی القرآن، بیروت، دار الملائک، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.
فیروزآبادی، مجد الدین، تنویر المقباس من تفسیر ابن عباس، بیروت، دار الکتب العلمیة،
بی چا، بی تا.

قاسمی، جمال الدین، محاسن التأویل، بیروت، دار الکتب العلمیة، منشورات محمد علی
بیضون، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.

قطب، سید، فی ظلال القرآن، بیروت، دار الشروق، چاپ سی و پنجم، ۱۴۲۵ق.

قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، قم، دار الکتب، چاپ سوم، ۱۳۶۳.

مراغی، احمد مصطفی، تفسیر المراغی، بیروت، دار الفکر، بی چا، بی تا.

مغنیة، محمد جواد، التفسیر الکاشف، قم، دار الکتب الإسلامی، چاپ اول، ۱۴۲۴ق.

مقاتل بن سلیمان، تفسیر مقاتل بن سلیمان، بیروت، دار إحياء التراث العربی، چاپ اول،
۱۴۲۳ق.

مکارم شیرازی، ناصر، الامثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، قم، مدرسة الإمام علی بن أبی
طالب علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۲۱ق.



پروپوزیشن گاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی